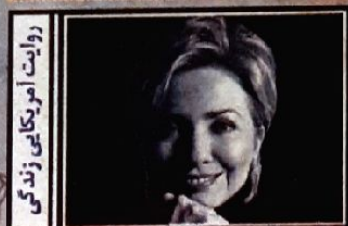


هفته‌نامه اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - شماره چهاردهم، اول تیر ۱۳۸۲
قیمت: ۱۰۰ تومان



درک پدروالمادوار از قدرت زنان



هیلاری، کلیتون را تطهیر کرد



موج اول و فمینیسم آمریکایی



روایت نیمه دیگر

ایرانیان بین ایران و آمریکا کدامیک را انتخاب می‌کنند؟



ملیحه سعیدی

راه‌هایی برای نسل جوان
باز می‌شود

مادر، مطبخ، میهن

نگرش ناموسی
به زن در ایران

فمینیسم امریکایی

والری ساندروز
برگردان: شیوا مقاللو



پس از ترامپی بر «موج اول فمینیسم» در شمار ۱۱۵ فکروز، این میحث را پیرگذاشتی. مقاله «والری ساندروز» در شماره ۱۲، مورد کنکاش بیشتر قرار داده و جزئیات بیشتری از نظریه پردازی‌های این دوره در مورد مسائل و مطالبات زنان ارائه دادیم. در قسمت دوم مقاله مذکور با شرح فعالیت‌های انجام شده در این راستا، میحث موج اول فمینیسم را بی کر فتمیم و در این شماره به میلزات فمینیست‌های موج اول در امریکایی‌پردازیم.

فعالیت‌های فمینیستی در امریکا، کمی زودتر از انگلستان و با توافق نامه سنکافاز به سال ۱۸۴۸، آغاز شد. گروه‌های ای با حضور سیصد نفر (از جمله چهل مرد)، که هدفش پایان بخشیدن به تمامی تبعیضاتی بود که بر اساس جنسیت بر زنان می رفت در این محل تشکیل شد. فمینیسم امریکایی، همانند فمینیسم بریتانیایی، به آرامی و در خلال دهه‌های قبل، در ارتباط با فعالیت‌هایی در جهت کاهش مصرف مشروبات الکلی و لغو برده‌داری، گسترش یافت.

طرح مسئله حقوق زنان ابتدا در کنار مباحثات مربوط به حقوق بردگان سیاه شکل گرفت. اگر چه تمام طرفداران جنبش الفایر ده‌داری، فمینیست نبودند. در واقع مجمع جهانی ضد برده‌داری که به سال ۱۸۴۰ در لندن برگزار شد، نمایندگان زن خود را اخراج کرده بود و بسیاری از الفاکران مرد وحشت داشتند که فعالیت‌های فمینیستی، جنبش را از هدف اصلی تساوی نژادی منحرف سازد. الزابت کدی استنتون (۱۸۱۵-۱۹۰۲) همراه با لوکسیا مات که مشوق اصلی سنکافاز بود از بنیاده استقلال سال ۱۷۷۶ به عنوان الگویی برای طرح عقاید مجمع استفاده کردند. کدی ضمن همکاری نزدیک با سوزان ب آنتونی (۱۸۰۲-۱۹۰۶) که از تلاش گران قدیمی مجمع بود، به مهم‌ترین مبارز فمینیستی امریکایی در باب اصلاح قوانین مربوط به طلاق، دارایی‌های زنان متاهل و حق رای تبدیل شد. اگر چه نظریه پردازان کلیدی جنبش سارا گریمکی، نویسنده «یادداشت‌هایی پیرامون تساوی دو جنس» (۱۸۳۸) و مارگرت فولر، نویسنده «زنان در قرن نوزدهم» (۱۸۴۵)، بودند. با این همه، مهم‌ترین تفاوت فمینیسم بریتانیایی و امریکا در دوران شکوفایی موج اول فمینیسم، این بود که در امریکا، مجالس قانون گذاری ایالات مختلفه اصلاحات را مستقل از حکومت مرکزی دنبال می کردند. بنابراین زنان ایالات وایومینگ و یوتا به ترتیب در سال‌های ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ به حق رای دست یافتند، در حالی که زنان ایالات شمالی تا سال ۱۹۲۰ از این حق محروم بودند. مبارزات فمینیست‌های امریکایی از شروع فعالیت در کشورشان مشابه هم‌تایان بریتانیایی، به سوی اصلاحات پیش می رفتند.

آموزش و توسعه

به هر روی، اصلاحات شغلی با پیش فرض‌هایی روبه‌رو می شد که در برابر ایده تلاش برای معاش زنان طبقه متوسط، مقاومت می کردند. اگر چه مدت‌ها بود که ایده کار کردن زنان طبقه متوسط پذیرفته و اجرا شده بود. این پیش فرض‌ها بر این نکته تاکید داشتند که امکان دارد زنان، مردان را از حریفه‌های شغلی که در آن دوره داشتند، محروم سازند. بنابراین فرصت‌های شغلی زنان ابتدا در حوزه‌هایی رشد یافت که به نظر می آمد: هم «مسیر با» مشاغل طبیعی» آنان به عنوان مادر و پرستار باشد. یعنی: تدریس، امور خیریه، پرستاری، نظارت بر امور منازل و کار در مدارس شبانه‌روزی. همچنان که دختران بیش تر در مدارس تعلیم می دیدند تا در خانه توسط معلمه‌های سرخانه. تدریس هم بیشتر شکل یک حریفه زنانه را به خود گرفت. سازمان خیریه معلمان سرخانه که در سال ۱۸۲۲ تشکیل شده بود، اعتقاد داشت که معلم سرخانه «باتوانی نیازمندی» است که می‌بایست در سنین بالا و در دوران بی کاری زندگیش تامین شود. دانشکده‌های جدید زنانه مثل دانشکده «کومین» در خیابان «هارلی» (۱۸۳۸)، که مختص معلمان طراحی شده بود، و دانشکده «بنفورد» در لندن، با ارائه سخنرانی‌هایی خطاب به باتوان شهر، فرایند نزدیک کردن سطح تعلیمات دختران به حد استانداردهای پسران را آغاز نمودند. اگر چه شرکت در امتحانات داخلی دانشگاه کمبریج برای دختران آزاد بود، اما کمپسیون «انتون» در خلال سال‌های ۱۸۵۶-۸۰ تصویب نموده بود که مدارس دخترانه در شرایط کاملاً نامناسبی به سر می‌برند: «قاعلمانه می توان از افول تعلیمات دختران صحبت کرد». از زمانی که آموزش‌های ثانویه برای دختران در سطح تخصصی‌تری انجام می شد، تقاضا جهت تحصیلات عالی نیز افزایش

یافته بود و اگر دهه ۱۸۵۰، دهه مربوط به اصلاحات از تواج بود، دهه‌های ۶۰ و ۷۰ عمدتاً به خاطر تلاش‌های «امیلی دیویس» (۱۸۳۰-۱۹۲۲) که به دوران اصلاحات آموزشی تبدیل شد. در سال ۱۸۶۹ اولین دانشکده زنان به صورت آزمایشی در «هیچن» به سبک کمبریج تاسیس شد و نیز دانشکده «جیرتون» (۱۸۷۲) و «ویه دنبال آن» دانشکده‌های دیگری همچون «نیوهام» (۱۸۷۵)، «لیدی مارگرت هال» (۱۸۷۸) و «سارویل» (۱۸۷۹) در آنسفرود تاسیس شدند. اما هنوز سال‌ها مانده بود تا زنان بتوانند در دانشگاه‌های قدیمی انگلستان و دقیقاً در همان رشته‌های مردانه پذیرفته شوند. تنها در سال ۱۹۴۸ بود که کمبریج به زنان ملزجی کاملاً مساوی با مردان اعطا کرد و جیرتون و نیوهام به عنوان دانشکده‌های وابسته به دانشگاه اصلی، مورد قبول واقع شدند.

پذیرش زنان در مدارس پزشکی جنبه‌ای دیگر از اصلاحات دانشگاهی و مرحله‌ای دیگر از کاهش مقاربت‌های متصبناهای بود که در حیطه‌های انحصاری مردان نسبت به زنان وجود داشت. زنانی چون «الیزابت بیگول» (۱۸۲۱-۱۹۱۰) و «الیزابت گرت اندرسون» (۱۸۳۶-۱۹۱۷) صلاحیت مشاغل پزشکی را احراز کردند و هم‌زمان کسانی دیگر چون «سوفیا جیکس بلیک» (۱۸۴۰-۱۹۱۲) «مدرسه پزشکی خصوصی خود یعنی مدرسه پزشکی زنان را در لندن به سال ۱۸۷۴ افتتاح نمودند. اگر چه زنان تا سال ۱۸۸۰ موفق به کسب آموزش‌ها و مهارت‌های پزشکی در بریتانیا نشده بودند اما مخالفت‌ها و رفتارهای نوهین‌آمیز با ایشان همچنان ادامه داشت. اصلاحاتی که فلورنس نایتینگل در زمینه پرستاری انجام داد نقش مهمی در افزایش سطح تخصصی حریفه پرستاری داشت. اگر چه او خود را فمینیست نمی‌دانست و علاوه بر این، دید تحقیر آمیزی نسبت به صنفات و قابل اعتماد بودن زنان داشت.

دیگر دستاوردهای مهم زنان، فراهم شدن فرصت‌های جدید در زمینه مشاغل عمومی و منشی‌گری بود. حریفه منشی‌گری تا سال ۱۸۶۰، بویژه در شرکت‌های دولتی نظیر اداره پست به پیشرفت زیادی یافته بود و هم‌زمان دست‌یابی به موقعیت‌های شغلی حکومتی - محلی نیز برای زنان ممکن شده بود. امیلی دیویس و الیزابت گرت اندرسون، هر دو در سال ۱۸۷۰ جهت مدارس شبانه‌روزی لندن انتخاب شده بودند و امیلی پانک هورست بیشتر تجربیات سیاسی‌اش را به عنوان یک حامی «قانون حمایت از مستضعفان» در سال ۱۸۹۰ کسب کرده بود. اگر چه مشاغل زنانه‌ای از ایندست، درآمد چندانی نداشت اما به زنان حس ارزشمند بودن و شرکت در امور جمعی را می‌بخشید و نخستین فرصت آنان برای ابراز وجود در اجتماع بود. مبارزه برای کسب حق رای با افزایش حس اعتماد به نفس و تجربیات رهبران این جنبش سرعت یافت، و به همین ترتیب مخالفت‌های گسترده‌ای نیز با لوائح مربوط به بیمارهای مقاربتی در سال ۱۸۶۰ انجام گرفته بود.

معیارهای دوگانه و آزادی‌های مدنی

لوائح مربوط به بیمارهای مقاربتی که در سال‌های ۱۸۶۴، ۱۸۶۶ و ۱۸۶۹ به تصویب رسیده و برآزمایش‌های مقدماتی زنان مظنون به روسپی‌گری در شهرهای دارای پادگان تاکید داشتند، کوششی جهت مقابله با شیوع سفلیس در ارتش بود. اما به نظر می‌رسید ناقض حقوق مدنی زنان باشد. هر زن مبتلا به بیماری برای معاینات اجباری به یک بیمارستان مخفی فرستاده می‌شد و آن‌هایی که حاضر به آزمایش نبودند، زندانی و به اعمال شاقه محکوم می‌شدند. لوائح بیمارهای مقاربتی نیز هم چون قانون گذاری‌های مربوطه، وجود معیاری دوگانه در مورد اخلاق جنسی را

به روشنی نشان داد، یعنی کنترل رفتار زنان و انداختن بار اخلاقی گناه بر دوش آنان، به جای سرپا زنی که خود در اولین فرصت از فواحش بهره‌برداری جنسی می‌کردند. برای بسیاری از زنان طبقه متوسط دوران ویکتوریایی حتی صحبت در مورد چنین موضوعاتی دشوار بود و کسانی نظیر «ژوزفین باتلر» (۱۸۲۸-۱۹۰۶) که در راه انجام این امر، تابوها را شکستند و مبارزان کارآمدی در برابر روسپی‌گری رسمی در شهرها بودند، سرانجام موفق به کسب لوائح جایگزین در سال ۱۸۸۶ گردیدند.

حق رای

زنان عصر ویکتوریا در خلال دوره مهمی نشان دادند که در راه مبارزه برای انجام اصلاحات در حوزه قوانین زن‌شویی، دارایی‌های شخصی، حضانت فرزند، فرصت‌های شغلی و کنترل دولتی اخلاق جنسی، بسیج کارآمدی به راه انداخته‌اند. پس شاید به نظر عجیب برسد که یک مورد از اصلاحات ویژه (که مایل ایم با فمینیسم مدرن همگام‌اش بدانیم) یعنی حق رای زنان، از آخرین مبارزات انجام شده بود و تا پایان قرن نوزدهم برای زنان غیرقابل دسترس بود. مساله حق رای زنان از سال ۱۸۳۰ به بعد و به شکلی مستمر در سال ۱۸۶۰ مطرح گردید. جان استوارت میل نخستین فرد از اعضای مجلس انگلستان بود که به سال ۱۸۶۷ این مساله را مطرح کرد. اما پیشنهاد او با ۱۹۶ رای مخالف در مقابل چند رای موافق در مجلس عوام شکست خورد. فشارهای وارده در خلال سال‌های ۱۸۸۰-۹۰ و در الحاق با مباحث ضروری تری در مورد وضعیت زنان، افزایش یافت. در سال ۱۸۹۵، اصطلاح فمینیست، برای اولین بار در Athenoun مورد استفاده قرار گرفت. یعنی یک سال پس از اینکه که سارا اگراوند، زان نويس عامه پسند، برای توصیف نسل جدیدی از زنان که در طلب استقلال و سرپنجی از محدودیت‌های سنتی ازدواج بودند این اصطلاح را معادل عبارت «زن نو» قرار داده بودند. همان‌طور که نقش جنسی مردان به اندازه زنان مورد کاوش‌های دقیق و نقادانه قرار می‌گرفت، طرفداران حق رای زنان نیز برای اعطای سهمی از فرایند عادی سیاسی کشور به زنان متاهل و مجرد، می‌جنگیدند. اینان که در سال ۱۹۰۵ شاخه‌ای جنگ طلب شده بودند، درون خود انشعاب یافته وعده‌ای از اعضا خود را دارند. اعضای رانده شده زنانی بودند که برای مبارزه علیه اتحاد ملی مجمع زنان طرفدار حق رای (۱۸۴۹) و اتحاد سیاسی و اجتماعی زنان (۱۹۰۳)، برضد طرفداران حق رای شکل گرفته بودند. شاید به نظر عجیب برسد که خود زنان با حق رای هم چنان‌شان مخالفت می‌ورزند اما بسیاری از ایشان معتقد بودند که منافع زنان پیشاپیش و به خوبی توسط مردان لحاظ شده و حق رای به خصوص برای زنان متاهلی که ممکن بود مخالف شوهرانشان رای بدهند، نامناسب است. وقتی سرانجام مبارزات حق رای به سال ۱۹۱۸ به پیروزی رسید، این حق تنها به زنان بالای سی سال اعطا شد و فقط در سال ۱۹۲۸ بود که زنان توانستند در شرایط کاملاً یکسان با مردان، از این حق بهره‌مند شوند. بنابراین فلسفه «فضاهای مجزا» سرسختانه هنوز تا قرن بیستم باقی مانده به بلوری ریشهرار مبنی براین که اکثریت زنان «به‌تجار» با آرامش در خانه و کنار شوهر و فرزندان‌شان زندگی می‌کنند. مسلمان آغاز جنگ جهانی اول به سال ۱۹۱۴، هم مبارزه طرفداران حق رای را متوقف نمود و هم برای زنان عرصه‌های جدید شغلی به خصوص در رشته‌های پرستاری را فراهم نمود. با پایان جنگ مشارکت زنان در امور عمومی نیز متوقف گشت بار دیگر روند شکوفایی فمینیسم، تا سال ۱۹۷۰ به تعویق افتاد.

پایان